



کربلایی باش!
از آنان که با مرگ زنده می شوند...
هرگز نمی میرند...
و هیچ گاه خسته نمی شوند...

همه لطف هیئت به منبره...
شعور در شور...



اگر بخواهیم مقایسه‌ای کنیم بین حرکت انبیا برای ابقای دین و اقامه‌ی آن با حرکت امام حسین، باید بگوییم اصلاً قابل قیاس نیست؛ هرچند پذیرش این مطلب برای شما ثقیل باشد! حسین هجرت کرد؛ از مدینه که بیرون آمد، همان آیه‌ای را خواند که قرآن درباره حضرت موسی می‌گوید: فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ. به مکه آمد؛ از مکه راه افتاد، هرگز به او وعده نصرت نداده بودند، بلکه برعکس بود. وقتی محمد بن حنفیه می‌خواهد مانع از حرکت حضرت به سمت مکه شود، حضرت در جواب او می‌گوید پیغمبر اکرم را در خواب دیدم که به من فرمود ای حسین، از مدینه خارج شو! إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَكَ قَتِيلًا. یعنی از همان اول هجرت می‌گوید من کشته می‌شوم. محمد بن حنفیه سوال می‌کند پس این زن و بچه را کجا می‌بری؟ حضرت فرمود پیغمبر گفته است: إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَا. این‌ها هم اسیر می‌شوند. خود پیغمبر کجا زن و بچه‌اش اسیر شدند؟ حضرت موسی کجا زن و بچه‌اش اسیر شدند؟ وقتی مأموریت پیدا کرد به مصر برود، اول زن و بچه‌اش را گذاشت مَدِّین و بعد به مصر رفت! در صحرای سینا آنجا که گرسنه شدند، من و سَلَوی برایشان آمد؛ وقتی تشنه شدند، عصایش را به سنگ زد، دوازده چشمه جوشید. اینها کجا، حسین کجا؟! اصلاً اینها قابل قیاس نیستند. حضرت ابراهیم بعد از اینکه زن و بچه‌اش را در آن صحرا می‌گذارد و می‌خواهد از آنجا دور شود، بالای کوه، جایی که دیگر بعد از آن چشم کار نمی‌کند، رو می‌کند به سوی خدا و می‌گوید: رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بُوَادٍ غَيْرِ ذِي زُرْعٍ. خدایا زن و بچه‌ام را گذاشتم جایی که آب و علفی ندارد. کجا این حرف‌ها از دهان حسین درآمد؟ هرچه پیش می‌آمد، فقط می‌گفت صبر کنید، صبر کنید. انبیا کجا صدای بچه‌هایشان را شنیدند که العطش العطش بگویند؟ من نمی‌توانم بیش از این مقایسه کنم... بله، حضرت ابراهیم و جانش را آورد منی تا برای خدا ذبح کند؛ اما وقتی خواست کارد را روی گلولی اسماعیل بگذارد، اول دست و پایش را بست که دست و پا زدن فرزندش را نبیند. بعد صورت فرزند را گذاشت روی خاک که صورتش را هم نبیند. وقتی هم که می‌خواست ذبحش کند، سرش را رو به آسمان کرد تا نکند چشمش به فرزند بيفتد. در آخر هم فرزند هیچ‌طورش نشد؛ یعنی گرچه حضرت ابراهیم مأموریت را انجام داد، ولی کارد نبرید. اما این کجا، حسین کجا؟!... وقتی علی اکبر از خیام حرم بیرون آمد، حسین هم سرش را رو به آسمان کرد؛ ابراهیم سر به آسمان کرد که فرزند را نبیند، اما حسین رو به آسمان کرد و دست‌ها را زیر محاسن گرفت و گفت: اللَّهُمَّ اهْدِنِي عَلَى هَوَاءِ الْقَوْمِ فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ غَلَامٌ أَشْبَهَ النَّاسَ خَلْقًا وَ خُلُقًا وَ مَطِيقًا بِرَسُولِكَ. خدایا! گواه باش جوانی که شبیه‌ترین به پیغمبر است به میدان می‌رود. اما بعد سر را پایین آورد و نگاهی به قد و بالای علی کرد؛ ثُمَّ نَظَرَ إِلَيْهِ نَظْرًا أَيْسَئْتُ مِنْهُ. یعنی یک نگاه مایوسانه‌ای به قد و بالای فرزندش کرد... کجا اسماعیل تشنه بود و گفت بابا تشنه‌ام؟ اما علی اکبر گفت: يَا أَبَتِ الْعَطْشِ قَدْ قَتَلْتَنِي. وقتی حسین آمد بالای سر علی، چه دید؟ قَطْعَةً بِسُوفِهِمْ أَرِئًا إِرْبًا. بدن علی را تکه تکه دید...

برگرفته از کتاب: سلوک عاشورایی
(منزل سوم - هجرت و مجاهدت)
اثر: حضرت آیت الله العظمی حاج
آقا محبتی تهرانی (رحمه الله علیه)

انتقادات و پیشنهادات خود را به
آدرس زیر ارسال نمایید:
sangareasamani.110@gmail.com

در زمان غیبت، منتظر واقعی کسی است که منتظر شهادت باشد.
”شهید مهدی زین‌الدین“

و شهدا چه زیبا ثابت کردند که منتظران واقعی هستند.

تقدیر به آستان مقدس حضرت قائم (هج)



سلام بر تو ای مولای من! و بر فرشتگانی که بر گرد گنبد بارگاہت پرواز می‌کنند، و بر اطراف تربت مزارت می‌گردند، و در صحن و سرای آستانات طواف می‌کنند، و برای زیارت تو وارد گشته‌اند.

سلام کسی که قلبش از مصیبت تو جریحه‌دار و اشکش به هنگام یاد تو جاری است.

سلام کسی که (در غم عزای تو) مصیبت زده و اندوهگین و سرگشته و بیچاره گشته است.

سلام کسی که اگر با تو در کربلا می‌بود با جانش، از تو در مقابل تیزی شمشیرها محافظت می‌نمود، و نیمه جان ناقابلش را برای حفظ تو به چنگال مرگ می‌بخشید، و در پیشگاهت جهاد می‌کرد و تو را علیه کسانی که بر تو ستمگرانه شوریدند، یاری می‌داد و جان و تن و دارایی و فرزندان خویش را فدای تو می‌کرد. جانش فدای تو، و اهل بیتش سپر بلای اهل بیت تو می‌بود.

پس اگر روزگاران مرا به تأخیر انداخت، و تقدیر الهی مرا از یاری تو بازداشت، و نبودم تا با آنان که با تو جنگیدند بجنگم، و با آنان که به دشمنی با تو برخاستند، برخیزم؛ (در عوض) هر صبح و شام بر تو ندبه و زاری می‌کنم و بر تو به جای اشک، خون گریه می‌نمایم. از روی حسرت بر تو و از سر سوز و تأسف بر مصیبت‌هایی که بر تو وارد گشت؛ تا آن زمان که در اثر سوز جانفرسای مصیبت و غصه جانکاه و اندوه فراوان، جان سپارم.

فرازهایی از زیارت ناحیه مقدسه



ویژه‌نامه محرم

مجلس هشتم



باید کفن به وسعت یک دشت آورم
در یک کفن که پیکر تو جانمی شود

صدای شمشیرش می‌آمد، صدای تاخت اسب و زمزمه شعری
که می‌خواند: «این مبارزه، جوهره مردان را آشکار می‌کند. این
مبارزه، ادعا را از حقیقت جدا می‌کند.»

نفس‌ها حبس بود. جوان‌های خویشاوند، سر لای زانوهای پنهان
کرده بودند تا فریادی را که در راه بود نشنوند. جوانها، نیمه
شب، دور از چشم بزرگ‌ترها رفته بودند. بیابان، با هم پیمان
بسته بودند پیش از علی اکبر بروند. می‌دانستند که هر زخم
تن علی، پدرش را تکه تکه می‌کند. اما مگر پدر و پسر گذاشته
بودند. علی گفته بود من باشم و شما بروید؟

پدر گفته بود: اول علی فقط قبل رفتن چند قدم پیش رویم راه
برود.



زخم‌ها با تو چه کردند؟ جوان تر شده‌ای
به خدا بیش تر از پیش پیمبر شده‌ای
مانده‌ام خیره به جسمت که چه راهی دارم؟
باید انگار تو را بین عبا بگذارم
باید انگار تو را بین عبایم ببرم
تا که شش گوشه شود با تو ضریحم پسر...



اثر: محمدرضا رنجبر



کربلای جبهه ها یادش بخیر...



شهید حاج احمد کریمی

یکی از بچه‌ها رو فرستاده بود دنبالم. وقتی رفتم سنگر فرماندهی بهم گفت: «دوست دارم شعر کبوتر بام حسین(ع) رو برام بخونی.» گفتیم: «حاجی قصد دارم این شعر رو برای کسی نخونم، آخه برای هرکی که خوندم شهید شده.» گفت: «حالا که این طور شد حتماً باید برام بخونی.» هر چی اصرار کردم که حاجی الان دلم نیست بخونم، زیر بار نرفت. شروع کردم به خوندن:
دلم می‌خواد کبوتر بام حسین بشم من / فدای صحن حرم و نام حسین بشم من...
دلم می‌خواد زخون پیکرم وضو بگیرم / مدال افتخار نوکری از او بگیرم
همین طور که می‌خوندم حواسم به حاجی بود. حال و هوای دیگه‌ای داشت. صدای گریه‌اش پیچید توی سنگر.
دلم می‌خواد چو لاله‌ای نشکفته پرپر بشم
شهد شهادت بنوشم مهمان اکبر بشم...
وقتی گلوله توپ خورد کنارش مهمون علی اکبر امام حسین(ع) شد، همونطوری که می‌خواست. اونقدر پاره پاره که همه بدنش رو جمع کردند تو یه کیسه کوچیک...

منبع: کتاب خط عاشقی
گردآوری و تدوین حسین کاجی



ماه

ماه در آسمان شب خیلی زیباتر از ماه در آسمان روز است. چرا؟
چون سیاهی شب را پشت سر انداخته و نورانیت خود را حفظ کرده و خود را همرنگ شب نساخته است.
انسان هم همینطور است، وقتی سیاهی گناه و ظلم و معصیت و ستم را پشت سر بیندازد و خود را کنترل کرده و نورانیت خود را حفظ کند، و نگوید: در شهر نی سواران باید سوار نی شد. و یا: گر خواهی نشوی رسوا، همرنگ جماعت شو؛ و... آنوقت است که خیلی زیبا می‌شود.
سیدالشهدا و اصحاب باوفای آن نازنین چرا در روز عاشورا این قدر درخشیدند؟ چون مثل همیشه سیاهی و ظلمت و زشتی را پشت سر انداختند. این بود که زینب کبری فرمود:
ما را یت الا جمیلا
جز زیبایی ندیدم.
و کسی می‌تواند اینگونه حرف بزند که زشتی‌ها را پشت سر گذاشته‌باشد.

در محضر امام خامنه‌ای (مد ظله العالی)



دشوارترین مبارزه، مبارزه غریبانه است. کشته شدن در میان هیاهو و هلهله دوستان و تحسین عامه مردم، چندان دشوار نیست.

در حادثه عاشورای امام حسین علیه‌السلام، حتی کسانی مانند «عبدالله بن عباس» و «عبدالله بن جعفر» که خودشان جزو خاندان بنی‌هاشم و از همین شجره طیبه‌اند، جرأت نمیکنند در مکه یا مدینه بایستند، فریاد بزنند و به نام امام حسین علیه‌السلام، شعار بدهند. چنین مبارزه‌ای، غریبانه است و مبارزه غریبانه، سخت‌ترین مبارزه‌هاست. همه با انسان، دشمن. همه از انسان، رویگردان. در مبارزه امام حسین علیه‌السلام، حتی برخی از دوستان هم معرضند.